

اخلاق در مصباح الهدایه

دکتر علی اکبر افراسیاب پور^۱

چکیده

در کتاب مصباح الهدایه که از متون عرفانی قرن هفتم هجری قمری و به قلم عزالدین محمود کاشانی نگاشته شده، یک بخش به اخلاق اختصاص یافته و در آن بیان گردیده که عرفان و اخلاق با هم معادل هستند و همه‌ی خیرات دنیا و آخرت در اخلاق نهفته است. سرچشمه‌های اخلاق حسنه را پنج عامل می‌داند: طهارت طینت، حُسن عادت، عقل، ایمان و توحید، که تحلیلی جدید از اخلاق به شمار می‌آید. وی، مکارم اخلاقی را که مورد تأیید عرفان نیز هست از روایات رسول خدا ﷺ و گفتار بزرگان عرفان نقل می‌نماید تا نشان دهد که هدف اصلی دین، اخلاق و تخلُّق به اخلاق الهی است. ایشان، مهم‌ترین مکارم را که مورد رضای الهی و باعث سعادت‌مندی انسان است، راستی، ایثار، قناعت، تواضع، مدارا، عفو و احسان، خوش رویی، شادابی و مهر و بالآخره محبت معرفی می‌نماید. این اصول انسان‌ساز در جوامع امروز نیز می‌توانند مشکلات فردی و اجتماعی را در جهان از بین ببرند.

مقاله‌ی پیش‌رو، ضمن اشاره به پیشینه‌ی بحث اخلاق در آثار عرفانی

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه شهید رجایی.

مقدم، گزارشی از بخش اخلاق در کتاب *مصباح الهدایه* را پیش روی خوانندگان ارجمند قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی

طهارت طینت، مکارم اخلاق، حُسن عادت، عقل، ایمان، توحید، راستی، ایثار.

مقدمه

یکی از گنجینه‌ها و منابع اصلی اخلاق، متون عرفانی است. حتی می‌توان ادعا نمود که عرفان و تصوف اصیل اسلامی با اهداف اخلاقی ظهور نموده و عمده‌ترین هدف در آموزه‌های عرفانی، تربیت اخلاقی بوده است. اگر به گفته‌های عارفان مراجعه شود، ملاحظه می‌گردد که نکات اخلاقی را با عمق و معنویت خاصی بیان نموده و در روش آموزشی خود کوشش داشته‌اند سالکان را از طریق صفات اخلاقی به سیر و سلوک وادارند. در عین حال که هدف اصلی آنها مکارم اخلاقی و تخلُّق به اخلاق الهی بوده، در متون خود، فصل‌ها و بخش‌های جداگانه‌ای را نیز به اخلاق اختصاص داده‌اند و در علم اخلاق نیز دریافت‌های عمیقی را ابراز داشته‌اند.

برخی از عارفان، اخلاق و تصوف را معادل با هم به کار برده و در این موضوع کتاب نوشته‌اند؛ مانند کتاب *گزیده در اخلاق و تصوف*^۱ که از خواجه زاهد ابونصر طاهر بن محمد خانقاهی است و در نیمه‌ی دوم قرن پنجم و نیمه‌ی اول قرن ششم هجری قمری نوشته شده و در آن به تلفیقی بین اخلاق و تصوف پرداخته و به بیانی دیگر اخلاق صوفیانه را بیان نموده است. حضرت امام خمینی نیز که از عارفان بزرگ به شمار

۱- ر.ک: خانقاهی، ابونصر، *گزیده در اخلاق و تصوف*.

می‌آید، عرفان اصیل اسلامی را اخلاق دانسته و به کتاب مصباح الهدایه نیز علاقه داشته و حتی کتابی با همین نام نوشته و نشان داده که عرفان و تصوف اصیل از برخی فرقه‌گرایی‌ها و فرقه‌سازی‌های معاصر به دور بوده و عارف ابتدا باید به اخلاق بپردازد.^۱

از نخستین منابع صوفیه تا به امروز، همواره، مباحث اخلاقی در مرکز توجه صوفیان بوده است. اللمع، که از نخستین آثار صوفیانه است و ابونصر سراج (در گذشته به سال ۳۷۸ قمری) آن را در ۳۴۰ تا ۳۶۰ قمری نوشته، هدف اصلی خود را، تربیت اخلاقی سالکان دانسته است. ابونصر یک بخش از کتاب خویش را به اخلاق پیامبر اسلام ﷺ اختصاص داده و ایشان را اسوه معرفی کرده که باید به او اقتدا شود. وی درباره‌ی اخلاق آورده است:

«پیامبر گفت: خداوند مکارم اخلاق را می‌پسندد و کردارهای ناپسند را خوش نمی‌دارد و من برای تکمیل مکارم اخلاق برانگیخته شدم. از شیوه‌های رفتار او حیا، سخا، توکل، رضایت، ذکر، شکر، حلم، صبوری، عفو، چشم پوشی، رأفت، رحمت، مدارا، نصیحت، سکینه، وقار، تواضع، تهیدستی، جود، توانایی، شجاعت، آسان‌گیری، اخلاص، راست کاری، زهد، خشنودی، قناعت، خشوع، خشیت از حق، بزرگداشت و کوشش برای خدا بود.»^۲

از آغاز پیدایش عرفان و تصوف در جهان اسلام، قرآن و سنت به عنوان اصلی‌ترین مرجع اخلاقی مورد توجه قرار گرفته و عارفان سیر و سلوک خود را براساس اخلاق پایه‌گذاری نموده‌اند. ابوالقاسم قشیری (۳۷۶-۴۶۵ قمری) در کتاب رساله قشیری در پنجاه باب نکات اخلاقی

۱- ر.ک: امام خمینی، مصباح الهدایه.

۲- اللمع فی التصوف، ص ۱۴۶.

را بیان نموده و باب‌های آن در حسد، غیبت، قناعت، توکل، شکر، یقین، صبر، رضا، اخلاص، صدق و غیره است. در این کتاب آمده است:

«کتانی گوید: تصوّف خُلق است هر که برافزاید به خلق، اندر تصوّف، برتو زیادت آورد. عبدالله بن محمّد رازی گوید: خُلق آنست که آنچه تو کنی حقیر داری و آنچه با تو کنند بزرگ داری. ابوحفص حداد را پرسیدند از خُلق، گفت: آنست که خدای عزوجل اختیار کرد پیغمبر ﷺ را، گفت: خذ العفو و امر بالعرف. و گفته‌اند خُلق آنست که به مردمان نزدیک باشی.»^۱

یکی دیگر از متون کهن عرفانی کشف المحجوب است که هجویری (در گذشته با سال ۴۷۰ قمری) در آن عمده‌ی مطالب اخلاقی را بیان نموده و اخلاق را به سه بخش: ارتباط با خود، با دیگران و با خدا تقسیم نموده و چنین گفته است:

«ادب با خود اندر معاملات، و آن چنان باشد که اندر همه‌ی احوال مروّت را مراعات کند با نفس خود؛ تا آنچه اندر صحبت خُلق و حقّ بی ادبی باشد اندر صحبت با خود استعمال نکند، و بیان این آن بود که جز راست نگویید و آنچه خود می‌داند خلاف آن بر زبان راندن روا ندارد؛ ادب با خُلق اندر صحبت، و مهم‌ترین ادب، صحبت خُلق است اندر سفر و حضر به حُسن معاملات و حفظ سنّت ...»^۲

او نیز چون دیگر عرفا، اخلاق را از شریعت اخذ می‌کند و عرفان را معادل با اخلاق در نظر می‌گیرد.

احوال و مقامات عرفانی نیز به طور عمده از اصول اخلاقی تشکیل شده‌اند. «علاء الدوله‌ی سمنانی مقامات را با تعبیر هفت نبی یا انبیای

۱- رساله‌ی قشیریّه، ص ۳۹۵.

۲- کشف المحجوب، ص ۴۹۴.

سبعه‌ی درون آدمی بیان می‌کند که هر کدام در برابر یکی از احوال و فضایل باطنی آدمی است. خواجه عبدالله انصاری با تفصیل بسیار، مراحل عروج آدمی را به سوی خدا به صد میدان می‌رساند. مقامات اربعین ابوسعید ابی‌الخیر، عارف بزرگ قرن پنجم، از آن جمله است^۱ که در همه‌ی آنها موضوعات اخلاقی نقش اصلی را دارند. این مقامات همان آموزه‌های اخلاقی هستند. «تجربه کردن هریک از این احوال و مقامات موجب می‌شود که قوی‌ترین تأثرات و انفعالات دنیوی نفس، در نزد سالک اموری بی‌اهمیت نباشد، بلکه گام‌هایی باشند که به حضرت احدیتی منتهی می‌گردند که فراتر و بالاتر از همه‌ی مقامات واحوال است، ولی در عین حال در درون وجود انسان جای دارد؛ در آن جایی که محوری است که همه‌ی کیان و مراتب جسمانی، نفسانی و روحانی وجود آدمی را به مبدأ مشترک آنها پیوند می‌دهد.»^۲ عارفان همین آموزه‌های اخلاقی را گسترش داده و به صورت مراحل سیر و سلوک به سوی حق، از آنها استفاده نموده‌اند. پس می‌توان هدف اصلی از بعثت پیامبران را انسان‌سازی و تربیت جوامع انسانی به شمار آورد، و به همین دلیل، نخستین علمی که از قرآن کریم به وجود آمده، علم اخلاق بوده و پس از آن نیز عرفان با همین هدف پدید آمده است.

آثار امام محمد غزالی نمونه‌های جالبی از تلفیق عرفان و اخلاق است. احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت، نمونه‌هایی از این منابع هستند؛ چنان که در آثار احمد جام، قطب‌الدین عبادی، نجم‌الدین کبری، بها ولد، برهان‌الدین محقق ترمذی و دیگران نیز همین مطلب مشاهده می‌شود.

۱-Studies in Islamic Mysticism, p:۱۵.

۲-آموزه‌های صوفیان از دیروز تا امروز، ص ۱۳۲.

در این مقاله، به یکی از آثار عرفانی پرداخته شده که نه تنها مانند دیگر عارفان در ضمن آموزه‌های سالکانه به نکات اخلاقی نیز پرداخته، بلکه در بخشی جداگانه و اختصاصی به علم اخلاق هم توجه نموده و دریافت‌های بدیعی از اخلاق ارایه داده است.

مصباح الهدایه و عزالدین محمود کاشانی

یکی از آثار برجسته‌ی عرفان اسلامی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه نام دارد که آن را عزالدین محمودبن علی کاشانی از عرفای بزرگ ایران در قرن هفتم و هشتم هجری، نوشته است. عزالدین شاگرد نورالدین نطنزی (در گذشته به سال ۶۹۹ قمری) و ظهیرالدین برغش شیرازی (در گذشته به سال ۶۷۸ قمری) بوده، که او نیز از مریدان شیخ شهاب‌الدین سهروردی صاحب عوارف المعارف است.^۱ عزالدین محمود کاشانی در سال ۷۳۵ قمری وفات نموده و جامی در *نفحات الانس* چند قطعه شعر از او نقل نموده است. اخبار چندانی درباره‌ی زندگی او ارایه نشده است. نمونه‌های زیر از جمله اشعاری است که جامی به نقل از وی آورده است:

دل گفتم مرا علم لدنی هوس است تعلیم کن گرت بدین دسترس است
گفتم که الف، گفتم دگر، گفتم هیچ در خانه اگر کس است یک حرف بس است

ای عکس رخ تو داده نور بصرم تا در رخ تو به نور تومی نگرم
گفتی منگر به غیر ما آخر کو غیر از تو کسی که آید اندر نظرم

ای دوست میان ما جدایی تا کی چون من توام این تویی و مایی تا کی
با غیرت تو مجال غیری چو نماید پس در نظر این غیر نمایی تا کی^۲

۱- *نفحات الانس*، ص ۴۸۱؛ *طرائق الحقائق*، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲- *نفحات الانس*، ص ۴۸۲.

عزالدین محمود کاشانی در عرفان، فلسفه، ادبیات و حدیث تخصص داشته است. این مطلب را در ضمن آثار او می‌توان دریافت. نوشته‌های او عبارتند از:

۱- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، که مهم‌ترین منبع عرفانی در قرن هشتم هجری است؛

۲- کشف الوجوه الغرلمعانی نظم الدر، که شرح قصیده‌ی تائیه‌ی ابن فارض است.

در کتاب ریاض العارفین^۱ دو کتاب دیگر هم به او منسوب شده که عبارتند از: عشق‌نامه و عقل‌نامه. در ریحانة الادب نیز این دو کتاب از آثار کاشانی به شمار آمده و قید گردیده که آن دو را در قالب مثنوی سروده است.^۲

از مطالعه‌ی آثار عزالدین محمود کاشانی دریافت می‌شود که در عقاید مذهبی دارای تعصب و جمود نبوده و در اغلب موارد رعایت اعتدال نموده است. در بحث از جبر و اختیار، برخلاف نظر اشاعره که به جبر اعتقاد دارند و علی‌رغم نظر تفویض معتزله، به عقیده‌ی شیعه و گفته‌ی امام جعفر صادق علیه السلام مبنی بر امر بین الامرین معتقد است. وی، همواره از حضرت علی علیه السلام و امامان شیعه با احترام فراوان یاد کرده است. در عرفان و تصوف نیز پیرو مکتب سهروردی بوده که عرفان را همراه با شریعت و زهد و اخلاق همراه می‌دانسته و پیروی از شریعت را ضروری دانسته است. عرفان را به طور اعتدالی می‌پذیرد و آن را از قرآن و سنت اخذ می‌نماید.

آنچه در آثار خود آورده حکایت از آن دارد که تحت تأثیر سه

۱- ریاض العارفین، ص ۳۷۰.

۲- ریحانة الادب، ج ۳، ص ۵۳.

شخصیت بزرگ عرفانی، یعنی محی الدین بن عربی، ابن فارض و سهروردی بوده و از آثار این سه عارف بهره‌ی فراوان گرفته و به آنها استناد نموده است.

کاشانی و دیگر شاگردان سهروردی، همواره، شریعت را اصل قرار داده و هرگز از دایره‌ی شرع خارج نشده‌اند. بهترین معیار برای سنجش عرفان اصیل اسلامی از عرفان‌های کاذب و دروغین همین پیروی از شرع است. به همین دلیل، بزرگان دین اغلب خود عارف بوده‌اند، اما همواره اقلیتی نیز پیدا شده‌اند که از عرفان و تصوف وسیله‌ای ساخته‌اند تا برای خود پیروانی به دست آورده و دکان‌هایی بنا کرده‌اند که حول محور شخصیت‌پرستی برپا شده و از مرزهای شریعت فراتر رفته‌اند. چنین افرادی عارف و صوفی حقیقی نیستند، بلکه از این لباس بهره‌برداری شخصی می‌کنند.

کاشانی در تألیف *مصباح الهدایه* بیش از همه تحت تأثیر کتاب *اللمع ابونصر سراج، قوت القلوب ابوطالب مکی، رساله‌ی قشیری، ابوالقاسم قشیری، التعرف ابوبکر کلاباذی و احیاء علوم الدین غزالی* است. تاکنون شرح‌هایی بر آن نوشته شده است.

عماد فقیه (در گذشته به سال ۷۷۳ قمری) نیز *مصباح الهدایه* را به نظم درآورده و منظومه‌ای در ده باب و صد فصل سروده که نام آن *طریقت نامه* است و ۲۷۷۰ بیت دارد. البته مطالبی از *عوارف المعارف و التعریف* نیز به آن افزوده است.^۱

درباره‌ی آن نوشته‌اند: «*مصباح الهدایه* از تألیفات خوب و معتبر و مستند متصوفه در اوایل قرن هشتم است. نثر کتاب با وجود سلامت و فصاحت زبان و بعضی آثار کهنگی زبانی، نثری است نسبتاً دشوار، هم

۱- پنج‌گنج، طریقت‌نامه، ص ۲۵۱.

از باب پاره‌ای موضوعات که فهم آن برای هر کس مقدور نیست و هم از باب شیوه‌ی نگارش مؤلف. شعر عربی در آن فراوان و شعر پارسی در آن اندک است و غلبه‌ی شور و وجد و ذوق در نثر کتاب، چنان‌که در آثار نویسندگان چون احمد غزالی و عین القضاة هست، در آن دیده نمی‌شود.^۱

کاشانی، در مقدمه‌ی کتاب آورده که سبب تألیف *مصباح الهدایه* این بوده که جماعتی از دوستان و برادران که زبان عربی را خوب نمی‌دانستند و علاقه داشتند که سخنان بزرگان مشایخ صوفیه را بدانند، از وی درخواست می‌نمایند تا کتاب *عوارف المعارف* سه‌روردی را برایشان ترجمه کند. اما او احساس می‌کند که ترجمه باعث می‌شود که روح آن مطالب منتقل نشود، به همین دلیل، به تصمیم جدیدی می‌رسد:

«تا روزی این خاطر وارد شد که در این فن، مختصری به پارسی، از سخن مشایخ صوفیان، با ضمایمی چند از عنایات و مفتوحات که از غیب در اثنای آن سانح شود، تألیف کنم؛ چنان‌که اکثر اصول و فروع کتاب *عوارف المعارف* را شامل و متناول بود و دیگر فواید و عواید در او مجموع و حاصل، ... و آنچه نصوص احادیث و کلمات مشایخ در آن درج کرده و بنای آن، بر ده باب نهاده شد، هر بابی برده فصل.»^۲

ده باب این کتاب عبارتند از: در بیان اعتقادات صوفیان، در بیان علوم، در معارف، در اصطلاحات صوفیان، در بیان مستحسنان متصوفه، در آداب، در اعمال، در اخلاق، در بیان مقامات و در بیان احوال و ختم کتاب. چنان‌که ملاحظه می‌گردد اخلاق را بخشی ذاتی از عرفان در نظر گرفته است.

۱- سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه، ص ۲۲۱.

۲- *مصباح الهدایه*، مقدمه، ص ۳.

کاشانی که کتاب خود را در ده باب و هر باب را در ده فصل تقسیم نموده به روش خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶-۴۸۱ ق) عمل کرده و از کتاب *منازل السائرین الگو گرفته* که به همین سبک تألیف شده است. پیش از کاشانی بسیاری از عارفان همین شیوه را انتخاب کرده بودند؛ مانند عین القضاة که در *تمهیدات* ده بخش آورده و تمثیل آن در کتاب *آواز پیر جبرئیل* از شیخ اشراق است که قهرمان داستان با ده پیر دیدار می‌کند.^۱

اخلاق در مصباح الهدایه

در کتاب *مصباح الهدایه*، باب هشتم به اخلاق اختصاص دارد و در آن ده فصل مندرج است: در حقیقتِ خُلق، در صدق، در بذل و مواسات، در قناعت، در تواضع، در حلم و مدارات، در عفو و احسان، در بشر و طلاق و وجه، در مزاح و نزول باطباع و بالاخره فصل دهم در تودّد و تألف.

تعریف اخلاق

آنچه مربوط به علم اخلاق می‌شود، بیشتر، فصل اول آن است که ابتدا به تعریفی از اخلاق می‌پردازد که بسیار مفید است. می‌گوید:

«لفظ خُلق عبارت است از هیأتی راسخ در نفس که مبدأ صدور افعال خیر یا شر گردد به سهولت. و مبادی افعال خیر را از آن جمله، اخلاق حسنه خوانند و مبادی افعال شر را، اخلاق سیئه.»^۲

این تعریف از خُلق همان تعریفی است که در متون نخستین اخلاقی در جهان اسلام نیز آمده است، مانند آنچه خواجه نصیرالدین طوسی نوشته:

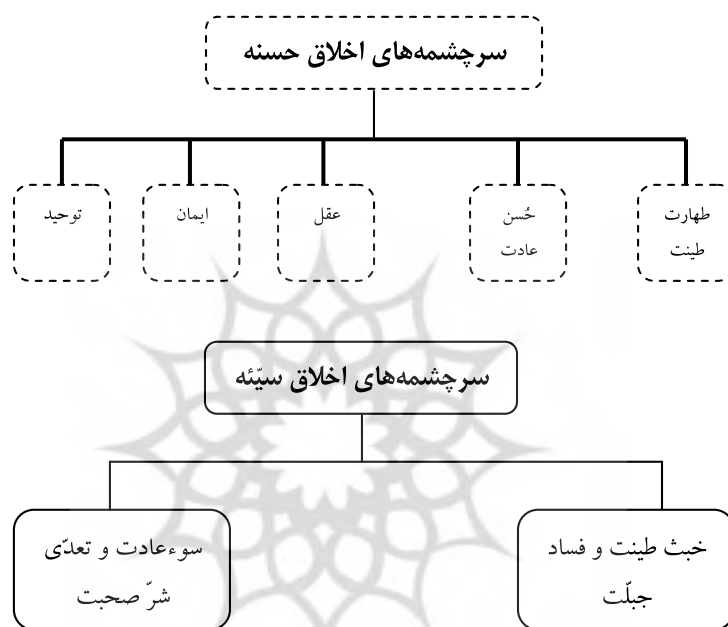
۱- ر.ک: مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، ص ۲۰۸.

۲- مصباح الهدایه، ص ۲۳۷.

«خُلُق ملکه‌ای بود نفس را مقتضی سهولت صدور فعلی از و بی‌احتیاج به فکری و رویتی. و در حکمت نظری روشن شده است که از کیفیات نفسانی آنچه سریع الزوال بود آن را حال خوانند، و آنچه بطیء الزوال بود آن را ملکه گویند. پس ملکه کیفیتی بود از کیفیات نفسانی، و این ماهیت خُلُق است.»^۱

سرچشمه‌های اخلاق حسنه

کاشانی، پس از تعریف خُلُق به ریشه‌یابی و تقسیم بندی می‌پردازد که در این جدول قابل مطالعه است:



جالب این است که دو عامل طهارت نیت و خبث نیت شامل همان ژنتیک و عامل وراثت است که امروزه از طریق پزشکی به اثبات

رسیده و گفته‌ی این بزرگان پس از قرن‌ها به طور علمی و آزمایشگاهی نیز تأیید شده است. درباره‌ی آن چنین توضیح داده:

«اما طهارت طینت، سبب اخلاق حسنه چنان بود که نفس در اصل جبلت، طهارتی از خبث طبیعت یافته باشد و از وی در مبدأ طفولیت و عنفوان صبا، بی‌زحمت تکلیف آثار حُسن خلق از صدق و امانت و ایثار و شفقت و غیر آن ظاهر و باهر بود و هر روز در تزیید و تضاعف باشد. و تأثیر این سبب، یا مستند بود به مجموع طهارت نطفه‌ی پدر و مادر و غذا و شیر و حُسن اخلاق مُرضعه، یا به بعضی از آن»^۱

همان‌طور که ملاحظه گردید، این نیز به نحوی گفته‌ی دانشمندان امروز است که تربیت انسان را تحت تأثیر وراثت و محیط تعریف می‌کنند، اما کاشانی به عامل فطرت پاک و سرشت نیک انسان‌ها نیز اشاره دارد و با دیدگاهی عرفانی و خوشبینانه انسان‌ها را از اصل پاک می‌داند و به خودی خود از صفات اخلاق نیک برخوردار ارزیابی می‌نماید و به عواملی دیگر چون اخلاق مادر و مربی و شیر و غذا اشاره می‌کند که امروزه نیز با دلایل علمی تأثیر آنها اثبات گردیده است. منظور از جبلت و طینت همان طبیعت و سرشت و فطرت و وراثت است که بسیاری از دانشمندان امروز نیز بر آن تکیه نموده‌اند.^۲

۲- حُسن عادت

کاشانی، عامل و ریشه‌ی دوم در پیدایش اخلاق نیک و حسنه را «حُسن عادت» می‌نامد که شامل محیط اجتماعی و تربیتی است که در

۱- مصباح الهدایه، ص ۲۳۷.

۲- ریموند برنارد کنل (۱۹۹۸-۱۹۰۵م)، روانشناس، نگاه آماری و کمی‌تری به عوامل وراثت و محیط دارد. در تحقیقات او ۸۰ درصد هوش و ۸۰ درصد بزدلی در برابر بیباکی را می‌توان تبیین ژنتیکی کرد. او یک سوم شخصیت ما را وابسته به ژنتیک و دو سوم آن را وابسته به تأثیرات اجتماعی و محیطی می‌داند. [شولتز، دوان و الن، سیدنی، نظریه‌های شخصیت، ترجمه: سید مهدی، یحیی، ص ۵۵].

تعریف آن می گوید:

«أما سببیت حُسن عادت، بدان طریق بود که نفس به واسطه‌ی حُسن تربیت ابرار و ملازمتِ صحبتِ اخیار، به نقوش آثار خیر منتقش گردد و هیأت اخلاق حسنه، به واسطه‌ی تکرار مشاهده‌ی آن در وی مرتسم و راسخ شود و عروق صفات ذمیمه و اخلاق سیئه از وی مستأصل و منتزع گردد.»^۱

چنان که ملاحظه می‌شود، وی، به نقش محیط تربیتی و تأثیر هم‌نشینان، دوستان و انسان‌های خوب و درستکار اشاره دارد که دوستی با خوبان چه تأثیری بر تربیت خوب دارد. در پایان نیز به نکته‌ای علمی در اخلاق اشاره دارد و آن عادت و تکرار است که صفات خوب را در وجود انسان مستقر و ثابت می‌نماید و همچنین می‌تواند صفات بد و ناشایست را نیز از بین ببرد و بلکه ریشه کن سازد.

۳- عقل

کاشانی، سرچشمه‌ی سوم در حُسن خلق و اخلاق حسنه را «عقل» می‌داند که آن را بسیار جالب بیان نموده و نشان داده که در عرفان و تصوّف هرگز با عقل مخالفت نشده است. وی، و در این کتاب صوفیانه، یکی از سرچشمه‌های اخلاق حسنه را عقل بیان نموده و در توضیح آن آورده است:

«أما سببیت عقل، چنان بود که کسی به نور عقل، میان خیر و شر تمییز کند و به حُسن اخلاق مهتدی گردد و ارادت آن در دل او پدید آید و به تکرار تصور آن، هیأتی چند پسندیده در نفس او ارتسام یابد.»^۲

این گفته نشان می‌دهد که در عرفان هم، عقل راهنمای درونی انسان به سوی خیر است. وی، به خوبی عقل را نور دانسته؛ توصیفی که در

۱- مصباح الهدایه، ص ۲۳۷.

۲- مصباح الهدایه، ص ۲۳۷.

عرفان نظری و حکمت اشراقی سابقه داشته است. نکته‌ی مهم آن است که برخلاف گروهی که کاشانی را متهم به اشعری‌گری نموده‌اند، تکیه‌ی او بر عقل مخالف با دیدگاه اشاعره است.

۴- ایمان

وی، سرچشمه‌ی چهارم برای اخلاق حسنه را «ایمان» دانسته است. کاشانی دریافتی بسیار دقیق داشته و از عمق آموزه‌های عرفانی و حکمی به این نکته رسیده که ایمان می‌تواند راهنمای انسان به سوی خیر و نیکی باشد. کاشانی در توضیح آن می‌نویسد:

«اما سببیت ایمان چنان بود که کسی به جهت ایمان به آخرت، اعتقاد ترتب ثواب کند بر اخلاق حسنه، و به وجود عقاب بر اخلاق سیئه تصدیق نماید و بر خیرحریص گردد و از شر منزجر گردد.»^۱

به این ترتیب، وی برای ایمان شأنی از درک و شعور قایل شده که می‌تواند انگیزه و نیرویی ایجاد نماید که نه تنها باعث درک تمایز بین خوب و بد باشد که شخص را تشویق نماید تا به سوی اخلاق حسنه گام بردارد.

۵- توحید

کاشانی، سرچشمه‌ی پنجم و آخرین ریشه‌ی اخلاق حسنه را «توحید» بیان نموده که حاکی از دیدگاه عرفانی و شهودی اوست. این نظریه‌ی عمیق به یکی از رمزهای فنا و بقا در عرفان و نظریه‌ی وحدت وجود و وحدت شهود نیز اشاره دارد که به هر درجه‌ای که انسان از وحدت و توحید بهره بگیرد، به سوی اخلاق حسنه نیز سیر خواهد کرد. وی، این مسأله را به موضوع ارتباط با حق و وحی نیز مرتبط دانسته و با مثال‌هایی که از پیامبر اسلام ﷺ آورده، نشان می‌دهد که منظور او از توحید

۲- همان، ص ۲۳۸.

نوعی خداگونه شدن و نزدیکی به خداوند است که انسان را دگرگون می‌سازد و از شعاع قدرت و نیروی او، انسان چنان متأثر می‌گردد که دچار تحول اخلاقی نیز می‌شود و به کمال می‌رسد. کاشانی، درباره‌ی توحید چنین توضیح می‌دهد:

«اما سببیت توحید، چنان بود که سالک بعد از آن که تجلی ذات، او را از خود فانی گرداند و به حق [باقی]، دل او غریق ذات گردد و نفس او مظهر صفات، از بحر ذات، جداول صفات و نعوت، در مجاری صفات نفس در جریان آیند و تخلق به اخلاق الهی محقق شود. و برای این، هیچ خلق دگر نیست؛ هر که بدین مقام رسید، منزلتی یافت که فوق آن منزلتی نبود و کمال این منزلت رسول او بود، که به خطاب ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ مخاطب گشت و بعد از او به حسب مناسبت و اندازه‌ی قرب، خواص امت او را نصیبی از آن کرامت شد و از حضرت رسالت این اشارت آمد که «تخلقوا باخلاق الله»، و فرق میان این متخلق و دیگر متخلقان آن است که نصیب ایشان از حقایق اخلاق، جز آثار و رسوم نباشد و متخلق نشوند، آلا به بعضی، و متخلق موحد، به جمیع حقایق اخلاق، متخلق و متصف باشد. و هریک از اخلاق حسنه به مثبت دری است که متخلقان، بدان در بهشت روند.»^۱

در این تحلیل، به زیبایی عرفان و اخلاق با هم تطبیق یافته‌اند و کاشانی نشان داده که کشف و شهودی داشته و حقایقی از توحید را دریافت نموده است که توانسته به خوبی توحید را با اخلاق همسو و هم ذات نشان دهد.

مکارم اخلاق

کاشانی، سپس به سراغ مکارم اخلاق می‌رود و مهم‌ترین آنها را

صدق، بذل و مواسات، قناعت، تواضع، حلم و مدارات، عفو و احسان، بٌشر و طلاق و وجه، مزاح و نزول باطباع و بالاخره توّدد و تآلف ذکر می کند و می کوشد با استفاده از گفتار پیامبر اسلام ﷺ و بزرگان صوفیه، اخلاق را با عرفان معادل نشان دهد. وی، مهم ترین مکارم اخلاق را به شرح زیر معنی می نماید:

۱. صدق و راستی

در مصباح الهدایه اصلی ترین صفت اخلاقی، «راستی» است که در مطالعات جدید روانشناسی و جامعه شناسی نیز همین حقیقت به اثبات رسیده و در تعلیم و تربیت، زمینه ی لازم برای پرورش شمرده شده است. کاشانی در این باره نوشته است:

«بدان که تحلی به حلیه ی صدق و تخلّق بدان صفت، از جمله ی مکارم اخلاق است و رسول ﷺ برآن تحریض فرموده است که «علیکم بالصّدق فانه یهدی الی الجنّة.» [برشما باد به رعایت صدق و راستی که این صفت اخلاقی انسان را به بهشت هدایت می نماید.] و مراد از صدق، فضیلتی است راسخ در نفس آدمی که اقتضای توافق ظاهر و باطن، تطابق سرّ و علانیت او کند؛ اقوالش موافق نیات باشند و افعال مطابق احوال. آن چنان که نماید، باشد و لازم نبود که آن چنان که باشد، نماید؛ چه، ممکن است که حقیقت اخلاص برکتمان بعضی از احوال باعث شود. و در صدق، ریا ممکن است؛ چه، ریا، اظهار خیر است در نظر غیر و شاید که در آن اظهار، صادق باشد، و لکن مخلص نباشد. و علامت صادق آن است که تقدیراً سرّاً او علانیت گردد و خلق عالم به یک بار بر حال او مطلع شوند، متغیر و شرمسار نگردد. و علامت صدق محبتش، آن که دعوی محبت بر او دشوار آید و خلاف مراد، آسان. و علامت کذب، آن که برعکس این بود؛ و صدق، درجه ی ثانی نبوت است و جمله ی سعادت دینی و دنیوی، نتایج ازدواج صدق و

کاشانی، به این ترتیب، همه‌ی سعادت و نیکبختی انسان را، هم از نظر خداوند و هم برای خوشبختی در زندگی دنیوی، صداقت و راستی می‌داند، و به همین دلیل، در قرآن مجید همواره مقام صادقین در کنار انبیا و از جمله‌ی کسانی قید می‌گردد که خداوند آنها را دوست دارد. پس عرفان حقیقی با دین هم نظر است، و به همین دلیل، در دیگر آثار عرفانی نیز همواره صدق از اصلی‌ترین مراتب سیر و سلوک به شمار می‌آید.

۲. ایثار و بذل و مواسات

کاشانی، دومین اصل اخلاقی را ایثار می‌داند که نه تنها در دین و عرفان که در زندگی اجتماعی انسان از ضروری‌ترین عوامل سازگاری و بهروزی به شمار می‌آید. در مصباح الهدایه در این باره آمده است:

«از جمله‌ی مکارم اخلاق، یکی بذل است؛ اعنی اعطای خیر. و این بر چند نوع است: اول آن که در مقابله‌ی بذلی دیگر افتد و آن را مکافات خیر خوانند. دوم آن که بر سبیل ابتدا و افتتاح بود با توقع مکافات و آن را متاجره خوانند؛ و این هر دو قسم، مرتبه‌ی عوام است. سوم آن که بر سبیل ابتدا بود بی توقع مکافات و آن را ایثار خوانند؛ و این قسم مرتبه‌ی خواص است. چهارم آن که در مقابله‌ی سیئه بود و آن را احسان خوانند؛ و این قسم مرتبه‌ی اخص الخواص است.

و اهل ایثار چند طایفه‌اند: طایفه‌ای به مال ایثار کنند؛ مانند انصار در یوم النضیر که آیت آمد: ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾. و طایفه‌ای به جاه ایثار کنند، ... و طایفه‌ای به حیات ایثار کنند، ... و طایفه‌ای به حظوظ اخروی ایثار کنند و دنیا را آن مقدار نهند که ایثار بدان محلی دارد و هیچ خلقی، آن نورانیت ندارد که

سخا و ایثار، پس هیچ خلقی، چندان کدورت و ظلمت ندارد که بخل.^۱

کاشانی این کرامت را از قرآن و سنت اخذ نموده و ایثار را امری اجتماعی و فرهنگی معرفی می‌نماید.

۳. قناعت

کاشانی با استفاده از گفته‌های بزرگان دین و عرفان درباره‌ی قناعت نشان می‌دهد که این آموزه‌ی اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی، اصلی راهگشا به شمار می‌آید. وی، در این باره نوشته است:

«قناعت عبارتست از وقوف نفس بر حد قلت و کفایت و قطع طمع از طلب کثرت و زیادت. و هر نفس که بدین صفت متصف شد و بدین خلق متخلق گشت، خیر دنیا و آخرت و گنج غنا و فراغت بر وی مسلم داشتند و راحت ابدی و عزّ سرمدی نصیب او گردانیدند. در حدیث آمده: «القناعة مال لا ینفد» و هم در خیر است: «ما قلّ و کفی خیر ممّا کثر و الهی». و غنا که عبارت از عدم احتیاج است، گویا کسوتی است بر قدّ قناعت دوخته؛ چه، احتیاج از صاحب قناعت، به سبب قصر طمع بر موجود و قطع نظر از معدوم صورت نبندد.^۲

وی، در پایان یادآور می‌شود که قناعت در امور دنیوی پسندیده است، نه در امور اخروی. کاشانی، قناعت را سیف قاطع و مقدمه‌ی مقام رضا می‌داند.

۴. تواضع

چهارمین خُلق حسنه که کاشانی آن را از مکارم اخلاق به شمار آورده، تواضع است. وی، در تعریف آن چنین نوشته است:

۱- همان، ص ۲۴۴.

۲- همان، ص ۲۴۵.

«تواضع عبارتست از وضع نفس خود با حق در مقام عبودیت و با خلق در مقام انصاف. و وضع نفس با حق در مقام عبودیت، یا به انقیاد اوامر و نواهی بود، یا به قبول تجلیات صفات، یا با فنای وجود در تجلی ذات. و انقیاد اوامر و نواهی در نفس، تواضع مبتدیان نواهی بود، یا به قبول تجلیات صفات در قلب با فنای مشیت خود در مشیت حق، تواضع متوسطان، و قبول تجلی ذات در روح با فنای وجود خود در وجود مطلق، تواضع منتهیان. و اما وضع نفس در مقام انصاف با خلق، یا به قبول حق بود یا به رعایت حقوق، یا به ترک ترفع و توقع. حقیقت تواضع، رعایت اعتدال است میان کبر و ضعف. و کبر عبارت است از تصور فوقیت و ترفع نفس از درجه‌ای که مستحق آن باشد، وضعت عبارت است از تزییع حق او و وضعش در مرتبه‌ای که دون حق او باشد، و این رعایت بر وقوف بر حد اعتدال، مقامی به غایت عزیز الوجود است.»^۱

کاشانی، سپس تواضع را عین عزت و بزرگی می‌داند و آن را نعمتی از طرف خداوند ارزیابی می‌نماید. وی، تواضع نسبت به مردم را امری مورد توجه خاص الهی می‌داند.

۵. حلم و مدارا

کاشانی، درباره‌ی حلم می‌گوید:

«[حلم] عبارتست از کظم غیظ و احتمال اذیت خلقِ خدای را نه از سر عجز.»^۲

سپس در روایات متعدد نشان می‌دهد که در دل انسان مؤمن و عارف، خشم و غضب نیست و هرچه می‌خواهد از روی محبت و برای خداست، حتی در مجازات اعمال زشت می‌آورد که هرگز شتم و فحش

۱- همان، ص ۲۴۶.

۲- همان، ص ۲۴۸.

از دهان چنین انسان‌هایی شنیده نمی‌شود. کاشانی، غضب را شعبه‌ای از آتش دوزخ معرفی می‌نماید و حتی غضب و ممارات را صفت شیطان می‌خواند.

۶. عفو و احسان

کاشانی، ششمین خُلقه حسنه از مکارم اخلاق را «عفو و احسان» می‌شمارد. وی، در این باره می‌گوید:

«عفو آن است که از بدی در گذاری و احسان، آن که در مقابله‌ی بدی، نیکی به کارداری. و از جمله‌ی مکارم اخلاق، عفو و احسان است. حقیقتِ معنی توحید که رأس المالِ معاملات عارف با خداست اقتضای آن کند که خلق را در هیچ حال به ذات خود فاعل و مؤثر نداند، بلکه ایشان را وسایط و روابط مشیت حق بیند. و منشأ عفو حقیقی، این نظر است؛ چه، کسی که به خود فعلی و اثری ندارد، حوالت اساءت با او نکنند.»^۱

کاشانی، با نقل روایات متعدد، احسان را نیکی به کسی می‌داند که به انسان بدی کرده است. وی، هر دو صفت عفو و احسان را از صفات الهی به شمار آورده است.

۷، ۸، ۹ و ۱۰. خوش‌رویی، مزاح، تودد و تألف

کاشانی، در پایان، خوش‌رویی و بشاشت را نیز از مکارم اخلاق معرفی می‌کند و آن را جلوه‌ای از نور الهی می‌داند که در چهره‌ی خندان ظاهر می‌شود. جالب این‌که پس از آن، مزاح و شادابی و ترویج قلوب و شادی دل دیگران را از مکارم اخلاق معرفی می‌نماید و چند نمونه از مزاح‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را نقل می‌نماید. وی، آخرین اخلاق کریمه را نیز تودد و تألف قید می‌کند و محبت و مهربانی نسبت به دیگران را می‌ستاید.

منابع

۱. قرآن مجید.
۲. نصر، سیدحسین، آموزه‌های صوفیان از دیروز تا امروز، ترجمه: حیدری، حسین و امینی، محمدهادی، تهران: نشر قصیده سرا ۱۳۸۲ ش.
۳. طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، تصحیح: مینوی، مجتبی و حیدری، علیرضا، تهران: انتشارات خوارزمی ۱۳۷۳ ش.
۴. سراج طوسی، ابونصر، اللمع فی التصوف، تصحیح: نیکلسون، رینولد آلن، ترجمه: مجتبی، مهدی، تهران: انتشارات اساطیر ۱۳۸۲ ش.
۵. کرمانی (معروف به عماد فقیه)، عمادالدین علی، پنج گنج، به اهتمام: همایون فرخ، رکن الدین، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ۱۳۵۷ ش.
۶. قشیری، عبدالکریم، رساله قشیریه، ترجمه: عثمانی، ابوعلی حسن بن احمد، تصحیح: فروزانفر، بدیع الزمان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۸۵ ش.
۷. هدایت، رضاقلی خان، ریاض العارفین، کوشش: گرگانی، مهرعلی، تهران: کتابفروشی محمودی ۱۳۶۸ ش.
۸. مدرسی، میرزا محمدعلی، ریحانة الادب، تبریز: چاپخانه‌ی شفق ۱۳۴۸ ش.
۹. غلامرضایی، محمد، سبک‌شناسی نثرهای صوفیانه، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۸ ش.
۱۰. شیرازی، محمد معصوم، طرائق الحقائق، تصحیح: محجوب، محمدجعفر، تهران: انتشارات سنایی ۱۳۷۸ ش.
۱۱. هجویری، ابوالحسن علی، کشف المحجوب، تصحیح: عابدی، محمود، تهران: انتشارات سروش ۱۳۸۴.
۱۲. الخانقاهی، ابونصر طاهر بن محمد، گزیده در اخلاق و تصوف، به

کوشش: افشار، ایرج، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۴ ش.
۱۳. سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، به
کوشش: نصر، سید حسین، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران
۱۳۵۵ ش.

۱۴. امام خمینی، مصباح الهدایه، تهران: انتشارات پیام آزادی ۱۳۶۰ ش.
۱۵. کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح:
کرباسی، عفت و برزگر، خالقی، محمدرضا، تهران: انتشارات
زوار ۱۳۸۲ ش.

۱۶. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح:
عابدی، محمود، تهران: انتشارات اطلاعات ۱۳۷۰ ش.

۱۷. Studies in Islamic Mysticism, R.A. Nicholson, ۱۹۹۹,
Cambridge, London.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی